

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد قراگوزلو
۲۲ سپتمبر ۲۰۲۱

داستان افغانستان

۴. بسترهای ۱۱ سپتمبر دوم

در آمد!

تاریخ معاصر دو یازده سپتمبر را به خاطر سپرده که در هر دو واقعه امپریالیسم امریکا نقش نخست و اصلی را ایفاء کرده است. ۱۱ سپتمبر ۱۹۷۳ در سرزمین چیلی به وقوع پیوست. زمانی که نظام اجتماعی تولید سرمایه‌داری در تمام جهان وارد یک سلسله بحران‌های دوره‌ئی و ساختاری شده بود و نخبگان بورژوازی حاکم برای برون‌رفت از بحران امتحان تغییر ریل انباشت سرمایه را بر محور "تولید ماده زدائی شده" محک می زدند. این آزمون برای نخستین بار از سوی شاگرد اول‌های مکتب شیکاگو علیه دولت دموکراتیک سالوادور آلنده عملیاتی شد. در جریان یک کودتای خونین و به قدرت رساندن خشن ترین خونتای نظامی [پینوچیت] که برای همیشه به نماد توحش عنان گسیخته نئولیبرالیسم ارتقاء یافت و به نام نظریه پرداز آن میلتون فریدمن ثبت شد. هدف امریکا و سردمداران نئوکان و "استادان" مکتب شیکاگو از طراحی کودتا نتیجه داد تا متعاقب آن در چین مائو زدائی شده درهای "قفل" اقتصاد باز شود و بازار آزاد و دور جدیدی از انباشت با عروج دنگ شیائوپینگ و کودتای هواکوفنگ شکل بگیرد و مدت کوتاهی بعد مارگارت تاچر و به دنبال او رونالد ریگان و دنباله‌اش بوریس یلتسین به ترتیب در انگلستان و امریکا و روسیه بازار را از "شر" دولت حامی نجات دهند. در نخستین ۱۱ سپتمبر ایالات متحد در پست مهاجم بازی می کرد و آن مسابقه یک طرفه را با قدرت و اقتدار به نفع خود پایان داد. ۲۸ سال گذشت تا در ۱۱ سپتمبر بعدی تمام آن اقتدار و قدرت در قلب سرمایه مثل خانه‌ای کاغذی مچاله شود. آن هم کی؟ درست در دوران سرمستی سرمایه‌داری غرب و برهه سیاه و تباہ پسا فروپاشی دیوار برلین و "پایان تاریخ" و "پیروزی نهائی لیبرال دموکراسی" و "شکست همیشگی کمونیسم"! و چگونه؟ نه با راکت سهام اشتقاقی به وال استریت – که هفت سال بعد به هدف اصلی اصابت کرد- که با شلیک القاعده! در ۱۱ سپتمبر دوم امریکا نه فقط مدافع بود بلکه اساساً تیمی بدون آرایش دفاعی و فاقد عناصر حداقلی نظامی بود. به یک اعتبار عامیانه در این ۱۱ سپتمبر امریکا "رو دست خورد". رو دست آن‌هم از متحدان خود ساخته و خود پرداخته دیروز! متحدانی که امریکا با تمام قواء در آغوش گرفته و پرورش داده بود. همان هنگام نیز حتا عاشقان سینه چاک "یونایتد استیت آف امریکا" نیز بدون نق و نوق و چانه زنی می پذیرفتند که تخم اسلام سیاسی – در تمام انواع آش – با سخاوتمندی تمام از سوی امریکا پخش شده بود تا ریشه‌هایش به پای کمونیسم روسی بپیچد و همان اندک روزنه‌ها و

کورسوی ترقیخواهی در میانه دهه هفتاد را نیز نابود کند. در تقابل با اتحاد جماهیر شوروی و برای تلاشی پیمان وارسا، ایالات متحد و ناتو حاضر بودند دست شیطان را ببوسند و دست تطاول به هر جنایتی بکشایند و شرورترین تروریست‌های حرفه‌ای را از سراسر جهان جمع کنند و به افغانستان بفرستند تا به زعم خود تراژیدی ویتنام را برای شوروی بازسازی کنند و دولت "دست نشانده" و پرو شوروی جوان افغانستان را زمین‌گیر کنند. و کردند. با دستان خون آلود تبه‌کارترین و خطرناک‌ترین و خشک مغزترین و خشن‌ترین و بیرحم‌ترین موجودات قرن که حتا زامبی-های هالیوودی نیز به گردشان نمی‌رسیدند و هنوز نیز نمی‌رسند. و من این "ترین‌ها" را از روی بغض و خشم و اندوه و حسرت و نگاه ایدئولوژیک و سیاسی و حتا ارزیابی اخلاقی به میان نمی‌کشم. همه اینها هست و بیش از اینها است! افریقای شمالی و آسیای مرکزی و خاورمیانه خونینی که روی دست ما مانده – از چین تا عراق و سوریه و لیبیا و یمن و در رأس همه اینها افغانستان – و امید به آرامش و صلح و رفاه را به آرمانی دور تبدیل کرده است حاصل همه بغض در گلو شکسته ای است که امپریالیسم امریکا مسبب اصلی شکل‌بندی آن است و اینک خود و متحدانش نیز در باتلاق آن فرو رفته‌اند. خودشان به جهنم. مردم زحمتکش این سرزمین‌ها از چهل و چهار سال پیش تا کنون به یمن دکتترین جانبانی همچون برژینسکی گرفتار آدمخوارانی شده‌اند که رهائی از چنگال‌شان بدون وجود یک قطب چپ سوسیالیست قدرتمند دشوارتر از همیشه شده است.

داستان "جنگ بی پایان" با عروج نوی متزلزل و پا در هوا (چپ رفرمیست) در افغانستان شروع شد. داستانی که البته مدتی پیش از آن نیز با تحرکات بیمارگونه شاه ایران علیه دولت متمایل به مسکوی داوود خان آغاز شده بود اما تحولات موسوم به ۷ ثور ۱۳۵۷ به آن سرعت بخشید و مثل برق و در کمترین زمان ممکن همه زامبی‌های جهان را متحد کرد و به جان ما انداخت!

امریکا و طالبان از اتحاد تا انشقاق!

با وجود نقش امپریالیسم امریکا و ناتو متحدان شان در ایجاد و سازماندهی و تجهیز تسلیحاتی و مالی و سیاسی و رسانه‌ای همه طیف‌های مجاهدین ضدکمونیست – از مجددی و ربانی و مسعود و دوستم و حکمتیار تا عبدالله عزام و بن لادن و ملا عمر – یک واقعیت قطعی تاریخی است که حتا خود امریکائی‌ها هم منکر آن نیستند اما شکل‌بندی طالبان از میان آن همه موجود عجیب و غریب در بسترهای کم و بیش متفاوتی صورت بسته است که هرچند بدون اطلاع ایالات متحد نبوده است اما نقش اصلی را در این داستان دردناک پاکستان و دولت‌های بغایت مرتجع عرب‌نشین حاشیه خلیج ایفاء کرده اند. به عبارت دیگر خلاف جریان مجاهدین و به طور مشخص طیف مشهور به "ائتلاف شمال" جریان طالبان و حشرات متحد آن هرگز آلترناتیو مطلوب امریکا برای کسب قدرت در افغانستان نبوده است. این نکته اول!

با اینهمه و علی رغم سرکشی‌های پاکستان و تحمیل برخی سیاست‌های "نامطلوب" خود به امریکا مسأله به سادگی این است که پذیرفتن این موضوع که دولت‌های هم پیمان امریکا – عربستان و امارات و قطر و در رأس همه پاکستان – بدون هماهنگی و کسب اجازه و بهتر بگویم دور از چشمان ارباب اقدام به تشکیل، تقویت و گسیل طالبان به افغانستان کرده باشند کمی تا حدودی غیرمعقول است. یکی از دوستان قدیمی افغان من می گفت: «در حالی‌که آی اس آی از نشانی لانه سگ‌های ولگرد پاکستان نیز مطلع است چگونه می‌توانسته تا سال‌ها بعد از ۱۱ سپتمبر از جا و مکان مخفی‌گاه بن لادن و ظواهری بی خبر بوده باشد و امریکا را نیز سر کار گذاشته باشد؟!» این هم از نکته دوم.

و نکته سوم این‌که من در کتاب جدیدم (داستان طالبان) – که چیزی نمانده خلاص شود- به همه این پیچیده‌گی‌ها با سند و مدرک و گزارش واقعه پاسخ گفته‌ام.

باری دولت ایالات متحد در افغانستان منافع اقتصادی و سیاسی فراوانی دارد که چشم پوشی از این کشور را عملاً ناممکن می‌سازد. پیش از به قدرت رسیدن طالبان، ایالات متحد علاوه بر نقش مستقیم و نخست در تأسیس جریان‌های مختلف اسلام سیاسی به دلایل متعددی کماکان از مجاهدان افغانی گرد شده در "ائتلاف شمال" حمایت مالی، نظامی و سیاسی می‌کرد. در بدو شکل‌بندی مجاهدین و افغان‌العرب‌ها، امریکا مشتاق بود از طریق تقویت این نیروها و بدون حضور واقعی به چند هدف مشخص دست یابد:

الف. پس از سقوط محمدرضا شاه و محمدظاهر شاه، افزایش نفوذ امریکا در منطقه و پر کردن خلأ هژمونی این دو قدرت ضروری بود.

ب. جلوگیری از نفوذ اندیشه‌های انقلاب آتی ایران در هم‌پیمانی و اتحاد با جریان‌های چپ افغانستان. لازم به توضیح نیست که پیش از تحولات ۷ ثور افغانستان (خرداد ۱۳۵۷) هنوز اسلام سیاسی و جریان ملی اسلامی در متن انقلاب ضد سلطنتی ایران از حاشیه خارج نشده بود و دورنمای کسب قدرت از سوی این جریان بیش‌تر و روشن‌تر از چپ نبود!

ج. اخراج خفت بار شوروی از افغانستان می‌توانست التیامی بر زخم‌های شکست فضااحت بار امریکا در ویتنام باشد. مضاف به این‌که با خروج ارتش شوروی دولت دکتر نجیب‌الله نیز تضعیف می‌شد و سرنگونی‌اش از سوی مجاهدین اسلامگرا تسهیل می‌گردید!

این سه هدف برای امریکا فقط ظرفیت کوتاه مدت و مقطعی نداشت. اما اهداف ستراتیژیک دیگری نیز روی میز بود. در ابتدای دهه ۷۰ میلادی ایالات متحد ورای بازی افغانستان، اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کرد. دسترسی به انرژی ارزان، مهار ناسیونالیسم چپ عربی، حفظ بهشت سرمایه و جزیره امن ایران از "گزند" سوسیالیسم و تأمین امنیت اسرائیل رئوس این ستراتیژی بود. اما همه ماجرا در این مؤلفه‌ها خلاصه نمی‌شد. به طور مفصل تر می‌توان دو محور ستراتیژیک دیگر را هم در تبیین نقش فعال امریکا در افغانستان ترسیم کرد:

(۱) **انرژی و منابع معدنی:** وجود ذخایر غنی نفت و گاز در آسیای مرکزی، لقمه‌ای نبود که ایالات متحد بتواند بسادگی از کنار آن بگذرد. در این منطقه ثروتی حدود ۹۰ میلیارد بشکه نفت یا تقریباً دو تریلیون دالر با احتساب هر بشکه ۲۰ دالر – در دهه ۷۰ میلادی- خوابیده بود. در این برهه ایالات متحد فقط ۲۲ میلیارد بشکه ذخیره نفتی داشت. با توجه به حضور امریکا در پاکستان، در صورتی که افغانستان نیز در قالب متحدی وفادار گوش به فرمان امریکا در می‌آمد، آنگاه عبور خطوط انتقال نفت و گاز آسیای مرکزی به اقیانوس هند از مسیری جز ایران می‌توانست از یک سو فزون‌خواهی ترکیه را کاهش دهد، از سوی دیگر بر ایران و روسیه نیز فشار وارد آورد. امریکا به شدت مترصد بود که این ستراتیژی را از طریق کشیدن خط لوله نفت و گاز از ترکمنستان تا شهر بندری گواتر پاکستان دنبال کند. ترکمنستان چهارمین ذخیره بزرگ گاز جهان یعنی ۲۱ میلیارد متر مکعب گاز در اختیار داشت. تأسیس این خط لوله – که نیازمند هزینه‌ای بالغ بر دو میلیارد دالر بود – پای امریکا را به طور مستقیم به سوخت‌های فسیلی آسیای مرکزی و بحیره خزر باز می‌کرد.

سرمایه‌گذاری شرکت امریکائی Chevron و شرکت دلتای عربستان در این منطقه در تأمین اهداف همین ستراتیژی تعریف می‌شد. توفیق این سیاست به ویژه پس از جذب لتونی و استونی و لیتوانی و گرجستان و آذربایجان به پیمان‌های غربی، به امریکا کمک می‌کرد تا چنگال خود را بر حیات اقتصادی و سیاسی روسیه – که درصدد تجدید قدرت گذشته بود – فرو کند.

(۲) **مهار چین:** پس از ستراتیژی نخست که در نهایت می‌توانست به مهار روسیه بینجامد، امریکا چشم طماع دوم خود را به سوی قدرت رو به گسترش چین باز کرده بود. فراموش نکنیم که نوکنسرواتیست‌های امریکائی از جمله ساموئل هانتینگتون بارها به دولت امریکا در مورد اتحاد دو تمدن کنفوسیوسی و اسلامی هشدار داده و یادآور شده بودند که اگر این اتحاد با حمایت تمدن ارتدوکسی روسیه نیز همراه شود آنگاه در فرضیه - مهمل- جنگ تمدن‌ها، بازنده اصلی امریکا خواهد بود. افغانستان یکی از حساس‌ترین دروازه‌های ورود به آسیب‌پذیرترین منطقه چین را در اختیار دارد. ایالات متحد با حضور در افغانستان به دنبال مصادره کلید این دروازه بود. در دوره مورد بحث منطقه اویغور یا سین-کیانگ با مساحتی معادل ایران، تقریباً ۱۵ میلیون جمعیت مسلمان و ترک تبار را در خود جای داده بود. در صورتی که امریکا می‌توانست دیده‌بانهای خود را بر دروازه‌های این منطقه در افغانستان مستقر سازد، آنگاه براحتی موفق می‌شد که به صور مختلف چینی‌ها را تحت فشار قرار دهد. علم کردن موضوع استقلال سین‌کیانگ پس از اجرای این برنامه، چندان دشوار نبود تا چینی‌ها باج مورد نظر را به حساب ایالات متحد واریز کنند.

ظهور طالبان و ورود امریکا به یک جنگ فرسایشی تمام این برنامه‌ها را نقش بر آب کرد. از زمانی که مشخص شد دولت ربانی همسو با سیاست‌های رقبای امریکا - ایران و هند و روسیه - حرکت و عمل می‌کند، ایالات متحد و هم پیمانانش که تمام سرمایه‌گذاریهای خود را در جریان "جهاد مقدس" بر باد رفته می‌دیدند، عزم خود را برای جایگزین کردن قدرت دیگری که حافظ منافع ایشان باشد، جزم کردند. نامطلوب ترین گزینه مورد نظر برای جایگزینی دولت مجاهدین - که به جان هم افتاده و تیشه به ریشه هم زده بودند - طالبان بود. در واقع طالبان خلاف مجاهدین به امریکا تحمیل شد. ریشه‌های اولیه طالبان بر اساس این ستراتیژی غیرمنسجم که پرچم آن مستقیماً در دستان جنرال‌های پاکستان بود شکل گرفت. به همین منظور امریکا و دوستانش وارد مرحله تازه‌ای در تغییر روند قدرت سیاسی در افغانستان شدند و چون گلبدین حکمتیار نتوانست مهره کارآمدی برای اجرای این سیاست باشد، تجهیز و تقویت مهره دیگری به نام ملا محمد عمر از یک آخوند ساده لوح اما سخت خشن به رهبر یک جریان تحت فرمان آی اس آی - زیر سلطه سرهنگ امام- ارتقاء یافت و تقویت گروه طالبان در دستور کار قرار گرفت. در اکتوبر ۱۹۹۴ جان سی مونجو سفیر ایالات متحد همراه همتای پاکستانی‌اش بدون اجازه دولت ربانی وارد افغانستان شد و از قندهار مرکز فرماندهی طالبان بازدید کرد. در ۲ نومبر ۱۹۹۵ روزنامه اردو زبان پاکستان از قول رابین رافائل (معاون وقت وزارت خارجه امریکا) نوشت: «از آنجا که گروه طالبان میانه رو است و علیه بنیادگرایی عمل می‌کند، امریکا از این گروه حمایت می‌کند.» رافائل که مسئولیت امور آسیای جنوبی در وزارت خارجه ایالات متحد را به عهده داشت در اظهار نظر دیگری گفت: «با وجود سوء ظن بین‌المللی نسبت به طالبان، این جریان باید به عنوان یک جنبش بومی که قدرت پایداری را به نمایش گذاشته‌اند به رسمیت شناخته شود.» صحبت‌هایی آشنا که اینک نیز با همان لحن و ادبیات مشابه شنیده می‌شود.

همچنین سید محمود خیرخواه سفیر وقت افغانستان در تهران طی مصاحبه‌ای در فروردین [حمل] ۱۳۷۴ - درباره نحوه حمایت امریکا از گروه طالبان - گفت: «ما فهرست‌هایی به دست آورده‌ایم که در آنها مشخصات فنی تمام "استینگر"های امریکائی موجود در افغانستان، مکان آنها و این که این راکتها از کجا و در دست چه کسانی و با چه وابستگی حزبی و گروهی هستند، نوشته شده است. این فهرست‌ها درون لباس اجساد یا از داخل خودروهای گروه طالبان کشف شده است.» وی افزوده بود: «از داخل لباس کشته شدگان گروه طالبان مقدار معتابیهی دالر امریکا که در اختیار هر عضو بوده، به دست آمده است. میزان پول موجود در لباس کشته شدگان یا اسراء برابر بوده است و این دقیقاً نشان می‌دهد که آنان منابع نیرومند خارجی داشته و نسبت به خرج کردن پول‌ها نیز تشکیلاتی عمل می‌کرده‌اند.»

با این همه، امریکائیان که همواره هراس خود را از امواج دموکراسی خواهی در جهان رو به توسعه نشان داده‌اند، برای آن که ظاهر دموکراتیک مآب و هیأت حمایت از حقوق بشر خود را حفظ کنند، هیچ گاه دولت طالبان را به رسمیت نشناختند. جنایات ضد انسانی و نقض بی‌پروا و مکرر حقوق بشر در ابعاد گسترده از جانب سربازان طالبان چنان آشکار بود که مادلین آلبرایت، وزیر خارجه دولت کلینتن، در پاسخ به این سؤال که چرا امریکا، به رغم حمایت‌های پنهانی، دولت طالبان را به رسمیت نمی‌شناسد گفت: «سبب مخالفت ما با طالبان روشن است. به دلیل عملکرد منفی آنان درباره حقوق بشر. رفتار اهانت آمیز و شرم آور آنان نسبت به زنان و کودکان و بی‌احترامی نسبت به شأن انسان.»

تناقض سیاسی و دو دوزه بازی کردن‌های امریکا در برخورد با دولت طالبان، چندان دوام نیاورد و با ورود اسامه بن لادن به افغانستان، ورق‌های بازی برگشت. پس از یک سلسله وقایع تروریستی در کنیا، تانزانیا و ارجنتاین و به دست آمدن سرخ‌هائی از دخالت عوامل و عناصر سر سپرده به بن لادن و به دنبال اخراج این تروریست بلند بالای سعودی تبار از کشور خود و استقرار تمام و کمال وی در افغانستان و حمایت بی چون و چرای رهبران طالبان از بن لادن، مناسبات امریکا و طالبان وارد دور تازه‌ای از مناقشات خصمانه شد. واشنگتن از طالبان مصرانه می‌خواست که اسامه بن لادن را کتف بسته در اختیار سازمان‌های امنیتی امریکا قرار دهند و یا حداقل او را در افغانستان به زنجیر کشند. اما طالبان بی‌اعتناء به درخواست حامیان بزرگ مالی و نظامی خود، برای آنان شاخ و شانه می‌کشیدند و نشان می‌دادند که اسلام سیاسی بنیادگرا - و نه پراگماتیست - در مناسبات و روابط بین‌المللی ایدئولوژیک عمل می‌کند. به این ترتیب ملامحمد عمر در پاسخ به پیام امریکا مبنی بر استرداد بن لادن به آن کشور در تاریخ ۱۳۷۵/۰۵/۲ به صراحت تأکید کرد:

«امریکا دشمن اسلام است و اسامه بن لادن پناهنده مسلمان است که امارت اسلامی نمی‌تواند او را تحویل کفر بدهد ولو این که تمام دنیا در مقابلش صف‌آرایی کند.»

این موضع ملامحمد عمر تا آخرین لحظه سقوط طالبان کماکان و بدون کمترین عقب نشینی به قوت خود باقی ماند و در نهایت حکومت طالبان را نیز متعاقب واقعه ۱۱ سپتمبر بر باد داد. به عبارت دیگر می‌توان شمارش معکوس سقوط طالبان را از لحظه ورود بن لادن به افغانستان و موضع گیری شدید ملامحمد عمر علیه امریکا به حساب آورد. پیوندهای نزدیک ایدئولوژیک سران طالبان و اسامه بن لادن به قدری حیرت‌انگیز، تنگاتنگ، برادرانه و توأم با شیفتگی بود که یکی از فرماندهان ارشد طالبان هنگام ورود اسامه به افغانستان، خطاب به وی چنین گفت:

«ای شیخ! سرزمین ما، سرزمین افغانها نیست. بلکه سرزمین الله است و جهاد ما نیز، جهاد افغان نبوده، بلکه جهاد مسلمانان است. شهادی تو در هر ناحیه افغانستان حضور دارند و قبرهای آنان به این امر گواهی می‌دهد. تو اکنون میان خانواده و قوم و قبیله خودت هستی و ما خاکی را که تو روی آن قدم می‌زنی متبرک می‌دانیم.»

آیا تداوم یا قطع حیات طالبان به وجود اسامه بن لادن گره خورده بود؟ حوادث آینده افغانستان به این پرسش سوزان پاسخ داد.

۳۰ شهریور [سنبله] ۱۴۰۰ // ۲۱ سپتمبر

ادامه دارد....